

زبان، ستم، و حق آموزش به زبان مادری



نظام‌های سرمایه‌داری و دولت-ملت‌های متمرکز، برای بازتولید قدرت و انباشت ثروت، همواره به یکسان‌سازی ابزارهای ارتباطی و هویتی متوسل می‌شوند. زبان در این ساختارها از یک ابزار ساده‌ی ارتباطی فراتر می‌رود و به یک «سرمایه‌ی نمادین و مادی» تبدیل می‌گردد. تسلط بر زبان رسمی، کلید ورود به چرخه‌ی اقتصاد، بوروکراسی دولتی و منزلت اجتماعی است. فقدان این تسلط، فرد را به حاشیه‌های تاریک فقر و بی‌قدرتی می‌راند. بررسی مسئله‌ی آموزش به زبان مادری در ایران نیازمند عبور از خوانش‌های صرفاً هویتی و ورود به کالبدشکافی طبقاتی و ساختاری این ستم است. ستم زبانی در هم‌تنیدگی کاملی با استثمار اقتصادی قرار دارد و رهایی از آن، بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه‌ی دموکراتیک و کارگری محسوب می‌شود.

تقلیل دادن محدودیت‌های زبانی به یک سوءتفاهم یا تبعیض فرهنگی، ابعاد خشن و مادی این ستم را پنهان می‌کند. سرکوب زبان مادری یک ابزار تمام‌عیار برای انقیاد سیاسی و اقتصادی گروه‌های اقلیتی است.

کودکی که در مناطق کردستان، آذربایجان، خوزستان، بلوچستان یا ترکمن صحرا متولد می‌شود، از همان روز نخست ورود به مدرسه با یک سد بزرگ زبانی روبه‌رو است. این سد زبانی مستقیماً به افت تحصیلی، ترک تحصیل زودرس و در نهایت، رانده شدن به سمت مشاغل کم‌درآمد، کارگری فصلی، کولبری یا سوخت‌بری منجر می‌شود. زبان رسمی در اینجا نقش یک فیلتر طبقاتی را ایفا می‌کند. ورود به دانشگاه‌های برتر، استخدام در نهادهای دولتی، و حتی موفقیت در بازار کار خصوصی، نیازمند تسلط بی‌نقص بر زبان و فرهنگ مسلط است.

سلب حق آموزش به زبان مادری، فرآیند تبدیل شهروندان مناطق غیرفارسی‌زبان به یک نیروی کار ارزان و مطیع را تسهیل می‌کند. در این چرخه، کارگر بلوچ، ترکمن یا عرب، علاوه بر استثمار شدن در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری، تاوان مضاعفی بابت تعلق اقلیتی و زبانی خود می‌پردازد. این محرومیت ساختاری، آن‌ها را از دسترسی به حقوق ابتدایی شهروندی و فرصت‌های برابر اشتغال باز می‌دارد و سلسله‌مراتبی از شهروندان درجه‌یک و درجه‌دو را بازتولید می‌کند.

یافته‌های نهادهای بین‌المللی نظیر یونسکو و پژوهش‌های گسترده‌ی زبان‌شناختی، تصویر روشنی از پیامدهای مخرب آموزش تک‌زبانه به زبان مسلط ارائه می‌دهند. یادگیری و آموزش در سال‌های اولیه کودکی، پیوند عمیقی با ساختارهای شناختی و عاطفی فرد دارد. محروم کردن کودک از یادگیری مفاهیم پایه به زبانی که با آن جهان را شناخته است، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به توسعه‌ی شناختی او وارد می‌کند.

کودکان اقلیت‌های زبانی در نظام‌های آموزش تک‌زبانه، دچار پدیده‌ای به نام «شوک زبانی» می‌شوند. آن‌ها ناچارند تمام انرژی ذهنی خود را صرف رمزگشایی از کلمات جدید و ساختارهای آوایی بیگانه کنند. این امر باعث می‌شود ظرفیت یادگیری ریاضیات، علوم و تفکر انتقادی در آن‌ها به شدت کاهش یابد. تحقیقات نشان می‌دهد کودکانی که ابتدا سواد خواندن و نوشتن را به زبان مادری خود می‌آموزند، در سال‌های بعد زبان‌های دوم و رسمی را با سرعت و کیفیت بسیار بالاتری فرا می‌گیرند. فراتر از افت تحصیلی، آموزش تک‌زبانه یک مکانیسم سرکوب روانی است. کودک در مدرسه یاد می‌گیرد که زبان، لهجه، و در نتیجه خانواده و خاستگاه اجتماعی‌اش، فاقد ارزش، «غیرعلمی» یا حتی مایه شرمساری است. این فرآیند، عزت‌نفس کودک را در هم می‌شکند و او را با احساسی از حقارت درونی شده بزرگ می‌کند. تجربه‌ی کشورهای چندزبانه نشان می‌دهد اجرای نظام‌های آموزشی دوزبانه یا چندزبانه، مستقیماً به کاهش نرخ ترک تحصیل و افزایش چشمگیر مشارکت اجتماعی و سیاسی جوامع حاشیه‌ای منجر شده است.

اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به ظاهر استفاده از زبان‌های محلی و قومی را در مطبوعات، رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی مجاز شمرده است. با این وجود، این اصل پس از گذشت بیش از چهار دهه، همچنان یک متن مسکوت و بی‌اثر باقی مانده است. دلیل این توقف، کمبود بودجه یا مشکلات اجرایی نیست. اراده‌ی سیاسی حاکمیت، اساساً موجودیت و ترویج زبان‌های غیرفارسی را یک تهدید امنیتی تلقی می‌کند. بررسی متون و گزارش‌های مستند از وضعیت آموزش زبان در کردستان، به عنوان نمونه‌ای بارز از این خلأ ساختاری، نشان‌دهنده‌ی برخورد شدیداً امنیتی با یک حق قانونی است. انجمن‌های فرهنگی و مدنی کردستان که تلاش کرده‌اند با سرمایه‌ی مردمی و به‌صورت داوطلبانه کلاس‌های آموزش زبان مادری برگزار کنند، همواره با سرکوب، پلمپ نهادها، و احضار و بازداشت مدرسان خود مواجه شده‌اند. احکام سنگین حبس برای معلمان زبان کردی، اثبات می‌کند که حاکمیت حتی حداقل‌های مندرج در قانون اساسی خود را نیز برنمی‌تابد.

قانون اساسی در این زمینه کارکردی دوگانه دارد. در مجامع بین‌المللی و در برابر انتقادات حقوق بشری، به عنوان ویتترینی از تساهل و قانون‌مداری ارائه می‌شود. در داخل اما، هرگونه تلاش سیستماتیک و مستقل برای اجرایی کردن این اصل، با سد ضخیم نهادهای امنیتی برخورد می‌کند. چاپ پراکنده‌ی چند کتاب یا اختصاص واحدهای محدود دانشگاهی در سال‌های اخیر و اخیر نوشتن تابلوها در شهرها کردستان به زبان کردی، اقداماتی نمایشی برای تخلیه‌ی فشار افکار عمومی است و هیچ شباهتی به یک نظام آموزشی استاندارد ندارد.

ماشین یکسان‌سازی زبانی و پروژه‌ی ناسیونالیسم دولتی

برای درک چرایی این مقاومت سرسختانه در برابر آموزش زبان مادری، باید به ماهیت ناسیونالیسم دولتی در ایران مدرن نگاه کرد. ساختار دولت متمرکز، بقای خود را در تولید یک هویت واحد، یکپارچه و همگن می‌بیند. در این ماشین یکسان‌سازی، مدرسه، رسانه‌های رسمی و دستگاه بوروکراتیک، بازوهای اجرایی برای استقرار هژمونی فرهنگی هستند. دولت مرکزی با استفاده از ابزارهای رسانه‌ای و آموزشی، زبان رسمی را معادل «پیشرفت»، «علم» و «تمدن» تعریف می‌کند. در مقابل، زبان‌ها و گویش‌های دیگر به سطح پدیده‌های فولکلوریک، حاشیه‌ای و محلی تقلیل می‌یابند. این ارزش‌گذاری سلسله‌مراتب‌گونه، یک سلطه‌ی نمادین را در ذهن جامعه تثبیت می‌کند. فرد حاشیه‌نشین در این ساختار، رفته‌رفته نگاه استعمارگرانه به زبان و فرهنگ خود را درونی می‌سازد و برای پذیرفته شدن در جامعه‌ی مسلط، داوطلبانه زبان مادری خود را از نسل بعدی دریغ می‌کند.

مدرسه در اینجا نقش مهم‌ترین کارخانه‌ی تولید شهروند مطیع را ایفا می‌کند. دانش آموز غیرفارسی‌زبان در این سیستم، پیشینه، تاریخ و ادبیات خود را در کتاب‌های درسی غایب می‌بیند. این حذف سیستماتیک، پیوندهای تاریخی فرد با جامعه‌ی محلی‌اش را قطع می‌کند و او را به عنصری منفعل و آماده‌ی جذب در چرخه‌های استثمار مرکز تبدیل می‌سازد. دستگاه بوروکراتیک نیز با الزام استفاده‌ی انحصاری از زبان رسمی در نامه‌نگاری‌ها، دادگاه‌ها و ادارات، این سلطه را تثبیت و نهادینه می‌کند.

آموزش به زبان مادری: پیوند جنبش‌های طبقاتی و ملی

گسترش گفتمان حق آموزش به زبان مادری در میان فعالان کارگری، معلمان و نیروهای مترقی، نشان‌دهنده‌ی بلوغ یک درک تقاطعی از مسئله‌ی ستم است. مبارزه برای عدالت اقتصادی بدون رفع ستم‌های اتنیکی و زبانی، پروژه‌ای ناقص و ابتر است. طبقه کارگر در ایران، هویتی متکثر و چندزبانه دارد. همبستگی واقعی این طبقه تنها زمانی شکل می‌گیرد که رنج‌ها و مطالبات خاص بخش‌های مختلف آن، از جمله کارگران تحت ستم ملی، به رسمیت شناخته شود. مخالفان این حق، همواره با تولید وحشت، این مطالبه را معادل تجزیه‌طلبی و فروپاشی سرزمینی معرفی می‌کنند. در واقع ادعای تجزیه‌طلبی، بر چسبی امنیتی برای سرکوب یک حق بنیادین دموکراتیک است. رسمیت یافتن زبان‌های مادری و آموزش آن‌ها، اتفاقاً زمینه‌ساز شکل‌گیری یک هم‌زیستی داوطلبانه، دموکراتیک و مبتنی بر برابری است. محرومیت، تحقیر و سرکوب است که گسل‌های اجتماعی را فعال کرده و بحران‌ها را تعمیق می‌بخشد.

حق آموزش به زبان مادری، بازپس‌گیری حق انسانی برای تفکر، تولید دانش و مشارکت برابر در حیات سیاسی جامعه است. پیوند زدن این مطالبه با خواسته‌های سراسری جنبش معلمان برای آموزش رایگان و برابر، و همچنین مطالبات جنبش کارگری برای رفع تبعیض‌های بنیادین، یک جبهه‌ی قدرتمند علیه مناسبات ستمگرانه ایجاد می‌کند. دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی، بدون تضمین آزادی‌های زبانی و فرهنگی تمامی ساکنان یک جغرافیا، رویایی دست‌نیافتنی است. پذیرش تنوع زبانی و نهادینه کردن آن در سیستم آموزشی، گامی بلند به سوی برچیدن پایه‌های نابرابری مادی و نمادین در جامعه است.

آرش حسام